

نگاهی دیگر به بیتی معروف از حافظ

ایرج امیرضیائی

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

در ادبیات عاشقانه ما، معشوق، در مقام مختار جبار، راهزن دل و دین عاشق مجبور است
و عاشق دل و دینش را به معشوق می سپارد.

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار
در گردش اند بر حسب اختیار دوست

(حافظ)

دل به رغبت می سپارد جان به چشم مست یار
گرچه هشیاران ندادند اختیار خود به کس

(حافظ)

دل و دین و جان به معشوق باختن منطق عشق است، چون دارائی عاشق همه
از اوست. اما عاشق به چه جهت مجاز است نداشته‌های خود را نثار معشوق کند؟
افسانه پردازان حق داشتند، از زبان تیمور، به تعرض و تعریض، حافظ را سرزنش کنند که
مال نداشته را می بخشد. با این وصف، شارحان، در توجیه «از کیسه خلیفه بخشیدن»
حافظ ساکت‌اند. از ترک شیرازی، خال هندو، سمرقند و بخارا، و لشکرکشی تیمور
به شیراز و ملاقات احتمالی او با حافظ شرح کشف آورده‌اند اما کشف موجهی
از بخشش به ظاهر بی محل حافظ نشان نداده‌اند.

خلاصه آنچه درباره این بیت گفته شده به این شرح است:

□ حافظ می‌گوید: با داشتن آن ترک شیرازی، به سمرقند و بخارا طمع و علاقه‌ای ندارد.
(← خزّمشاهی، ص ۱۰۸-۱۰۹)

اما این پرسش همچنان مطرح است که چرا سمرقند و بخارا را به خال هندوی معشوق می‌بخشد.

□ حافظ این دو شهر را «در معنای سرزمین‌های زیباخیز به کار برده است». (کزّازی، ص ۶۴)

□ و صف ترکان سمرقند و بخارا (← سودی بُسنوی، ص ۲۵)

□ چون در کلام این طایفه ذکر دو شهر واقع شود، مراد از آن دنیا و آخرت دارند و حاصل معنی

بیت آنکه اگر آن شاهد لاهوتی، به مشاهده جمال با کمال خویش، دل مقبوض ما را مسرور و

منبسط سازد... دنیا و آخرت را نثار درگاه عظمت و جاه او گردانیم. (ختمی لاهوری، ص ۱۷)

اما بیت و غزلی که بیت در آن آمده در مایه عرفانی نیستند. تنها این بیت از غزل رنگ و بوی عرفانی دارد:

ز عشقِ ناتمام ما جمالِ یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این شرح‌ها، وجه قانع‌کننده‌ای نمی‌توان یافت که نشان دهد چرا حافظ سمرقند و بخارا را به عنوان هدیه به معشوق اختیار کرده است.

هرگاه بخواهیم به دلیل این انتخاب پی ببریم، نخست باید ببینیم سمرقند و بخارا در سابقه فرهنگ ادبی ما چگونه شناسانده شده‌اند. به این منظور، سخنانی را که در پاره‌ای از متون فارسی درباره آنها آمده است مرور می‌کنیم:

در وصف سمرقند

شهری بزرگ است و آبادان است و با نعمت بسیار. (حدود العالم، به نقل لغت‌نامه دهخدا)

خوش‌ترین و نزه‌ترین بلاد جهان است. (مسالك الممالک، به نقل لغت‌نامه دهخدا)

آبادان و با نعمت بسیار (نزهة القلوب، به نقل لغت‌نامه دهخدا)

سمرقند چو قند: نبض او بر حال خود بُد بی‌گزند تا بپرسید از سمرقند چو قند (مثنوی، دفتر

اول، بیت ۱۶۷)

در سمرقند است قند اما لبش از بخارا یافت وان شد مذهبش

(همان، دفتر سوم، بیت ۳۸۶۳)

عقل تو قسمت شده بر صد مهم
بسر هزاران آرزو و طمّ و رم*
جمع باید کرد اجزا را به عشق
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق
(همان، دفتر چهارم، ابیات ۳۲۸۸ و ۳۲۸۹)

* طمّ، دریا یا آب فراوان؛ رمّ، زمین، خاک
با این اوصاف، معلوم می‌گردد که سمرقند به نعمت و قند (شیرینی) و آبادانی شهره بوده است.

در وصف بخارا

ایـن بخارا منبعِ دانش بوَد
پس بخارایی است هرک آتش بود
(همان، دفتر سوم، بیت ۳۷۹۱)
و در شرح این بیت آمده است: بخارا... کانون نشر علوم و معارف ایرانی و اسلامی بود. در اینجا، مولانا مرکزیت علمی این شهر را استعارتاً در مورد عوالم روحانی و عرفانی به کار می‌برد. (زمانی، ص ۹۷۳)
پیشِ شیخی در بخارا اندری
تا به خواری در بخارا ننگری
(همان، بیت ۳۷۹۲)

گرچه این عاشق بخارا می‌رود
نه به درس و نه به استا می‌رود
(همان، بیت ۳۸۴۶)
و در تفسیر این بیت آمده است: اگرچه این عاشق به سوی بخارا می‌رود یعنی به سوی منبع و منشأ علم و معرفت حقیقی رهسپار می‌شود، امّا برای آموختن دروس ظاهری و تعلیم گرفتن از استادان علوم ظاهری بدانجا نمی‌رود. (زمانی، ص ۹۸۷)

در بـخارا در هنرها بـالغی
چون به خواری رو نهی زان فارغی
(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۵۴)
و در تفسیر این بیت آمده است: در شهر بخارا به انواع هنرها دست می‌یازی... (زمانی، ص ۹۹۱)
ای بـخارا عقل افزا بوـده‌ای
لیکن از من عقل و دین بر بوده‌ای
(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۶۴)

و در شرح این بیت آمده است: ... این شهر، در طول تاریخ خصوصاً عهد سامانیان، از نظر علم و ادب، مرکزیت داشته و اهل علم و دانش از سراسر دنیا بدان سو روی می‌نهادند. (زمانی، ص ۹۹۴)
بخارا شهری است مشهور از ماوراءالنهر و مشتق از بخار است به معنی «بسیار علم» که، چون

در آن شهر، علما و فضلا بسیار بوده‌اند، بنا بر آن، بدین نام موسوم شده است. (برهان قاطع)
در معنی بخار آمده است: علم و فضل (برهان قاطع؛ آندراج؛ انجمن آرای ناصری). بسیار علم و
بخارا از آن مشتق است... چون، در آن شهر، عالم و فاضل بسیار بوده‌اند (فرهنگ جهانگیری). به لغت زند،
علم و فضل و دانش. (فرهنگ ناظم الاطباء)

فسخر کند روزگار بر تو ازیرا کاصلِ بزرگی توئی و اصل بخاری
(فخری)

از این شواهد روشن می‌گردد که بخارا به مهد فضل و دانش شهره بوده است.

اما این شهرت‌ها با بیت موضوع بحث چه نسبتی دارند؟ می‌توان گفت حافظ،
در این بیت، خریدار دلداری معشوق شده است به بهای بخشیدن همه نعمت‌ها و
شیرینی‌ها (سمرقند) و فضل و علم (بخارا) به خال هندوی او. بدین قرار، حافظ هستی
مادی و معنوی خود را به معشوق می‌بخشد نه مال غیر و نداشته‌های خود را.

در داستان عاشق بخارایی (وکیل صدر جهان) و صدر جهان (فرمانروای بخارا)
در مشوی، وکیل به گناهی متهم می‌شود و، از بیم جان، از بخارا می‌گریزد؛ اما عشق
ویرانگرش به صدر جهان او را به بخارا بازمی‌کشاند و پند ناصحان، که می‌گفتند
صدر جهان زودخشم و سخت‌گش است و به قتل او کمر بسته و او را از بازگشت به بخارا
منع می‌کردند، در او اثر نمی‌کند و او به نزد معشوق بازمی‌گردد و قند سمرقند و هنر و علم
بخارا را در وجود او بازمی‌یابد و از عالم صورت (سمرقند) جو قند و منبع علم و هنر (بخارا)
دست می‌شوید. حافظ نیز، پنداری به تأسی از عاشق بخارایی، نعمت و شیرینی (سمرقند) و
هنر و علم (بخارا) وجود خود را نثار خال هندوی ترک شیرازی می‌کند و، با این معامله،
ترک شیرازی می‌تواند دل حافظ را، درازای دار و ندار مادی و معنوی او به دست آورد:

بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر که با شکستگی ارزد به صدهزار درست

(حافظ)

حافظ در بیت موضوع بحث ما شیرین‌کاری‌هایی نیز دارد: در مصراع اول، با آوردن
مصوت /â/ (پنج بار) و واج نرم /r/ (پنج بار)، به ترتیب «حالتی از دعا و طلب» و «لطافت و

ملايimt» القا مي‌کند و، در مصراع دوم، با توزيع واج‌هاي درشتِ /b/ و /x/ (خ) (هريك سه بار)، به نوعي، سخن را با بخشندگي سوداگرانۀ عاشق وفق مي‌دهد (← اسلامي ندوشن، صفحات متعدّد)؛ ضمناً دست و دل و خال همچنين شيراز و سمرقند و بخارا و نيز ترک و هندو را مراعات‌النظير مي‌آورد و، با اين ترندهاي هنري، به بيت خاصيتي گوش نواز و دل‌انگيز مي‌بخشد.

منابع

- اسلامي ندوشن، محمدعلي، ماجرای پايان‌ناپذير حافظ («توصيف نرمي و درشتي حروف در شعر حافظ»)، انتشارات يزدان، تهران ۱۳۷۴.
- ختمي لاهوري، ابوالحسن عبدالرحمان، شرح عرفاني غزل‌هاي حافظ، ج ۱، به تصحيح و تعليق بهاء‌الدين خرمشاهي، کورش منصوري، حسين مطيعي امين، نشر قطره، تهران ۱۳۷۴.
- خرم‌شاهي، بهاء‌الدين، حافظ‌نامه، ج ۱، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران ۱۳۷۲.
- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی، دفتر سوم، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۷.
- سودی بُسنوی، محمد، شرح سودی بر حافظ، ج ۱، ترجمۀ عصمت ستارزاده، نگاه، تهران ۱۳۷۴.
- کزّازی، ميرجلال‌الدين، دير مغان، نشر قطره، تهران ۱۳۷۵.
- مثنوی معنوی، جلال‌الدين محمد مولوی، به تصحيح رينولد ا. نيکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، اميرکبير، تهران ۱۳۶۳.

